



گفت و گو با حضرت آیت الله مصباح یزدی (حفظه الله)

## شماره‌انیا فریدند که هر کاری خواستید بکنید

**فرهنگ پویا** با تشکر از حضرتعالی که مثل همیشه نشریه را مورد لطف خود قرار داده و وقت خود را در اختیار ما گذاشتید. موضوع اصلی این شماره نشریه، قراردادهای بین‌المللی است. صرف نظر از مباحثی که به صورت کارشناسی درباره جزئیات هر یک از این قراردادها مطرح است، مباحثی مبنایی در این باره وجود دارد که می‌خواستیم در این خصوص ما را راهنمایی بفرمایید.

یکی از مباحثی که امروزه ذیل بحث جهانی شدن مطرح می‌شود این است که برای اداره جهانی که به یک دهکده تبدیل می‌شود، باید به فرهنگ واحدی برسیم تا اختلافات از بین برود، و برای این کار، لیبرالیسم را به عنوان نوعی ایدئولوژی که می‌تواند ایدئولوژی‌های دیگر را در خود هضم کند و در عرصه سیاسی ایدئولوژی‌زدایی کند، مطرح می‌کنند، تا از این طریق صلح جهانی و توسعه تحقق پیدا کند. آمریکا را نیز به عنوان قدرتی که می‌تواند این سیطره فرهنگی و سیاسی را ایجاد کند معرفی می‌کنند، و برای تحقق این ایده زمینه‌هایی را فراهم می‌کنند که به نظر می‌رسد عقد قراردادهای بین‌المللی که اخیراً شاهد تعداد زیادی از این‌ها هستیم در این راستا است. در برابر ایدئولوژی لیبرالیسم، ایدئولوژی اسلام ناب مبتنی بر نگاه توحیدی قرار دارد که در این سال‌ها مطرح شده و مدعی است که این ایدئولوژی است که می‌تواند ایجاد همبستگی کند. به نظر شما اساساً لیبرالیسم می‌تواند چنین کاری انجام بدهد؟

● ● علامه مصباح:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 در بیان شما چند واژه بکار رفته که احتیاج به تعریف دارد و تعاریف مختلفی هم از آن‌ها ارائه شده است.

### اشاره

وقتی قرار شد «تعامل با بیگانگان» ویژه‌نامه شماره ۳۶ فصلنامه «فرهنگ پویا» باشد، باز بر آن شدید به سراغ عالمی برویم که به فرموده رهبر معظم انقلاب «مصادق کامل عالمی است که تشخیص دقیق خود را در روزی که لازم باشد بی‌درنگ به میدان می‌آورد و در این راه سرزنش و زخم زبان دیگران را به چیزی نمی‌گیرد!» شخصیتی که رهبری در ادامه نگاه به تشخیص این عالم دینی می‌فرماید... «در واقع تکریم حضرت آقای مصباح تکریم «راه حق» و نشان دادن «مصدق» و «الگوی شایسته» است. آتانی که با ادبیات و منظومه فکری علامه مصباح آشنا هستند، به خوبی می‌دانند تا معظم‌له تعریفی درست از واژگان مورد بحث در یک مقوله ارائه نشود و هر مقوله‌ای را در چهارچوبی نظام‌مند دنبال نکند و تا هر نتیجه‌ای را با آن چه قرآن و عترت بیان می‌کند مطبق نکند، هیچ گفت و شنودی را به پایان نمی‌برد از همین رو است باز رهبر معظم انقلاب درباره نظام فکری معظم‌له می‌فرمایند: «جناب آقای مصباح حقیقتاً یکی از وجودهای مبارک و مغتنم در دوره ما هستند، منبع فکر و اندیشه بی‌غل و غش معارف اسلامی!» آن چه پیش‌رو است نگاهی است به مقوله «تعامل با بیگانگان» از منبع فکر و اندیشه‌ای به نام علامه مصباح یزدی!

بر این باشد که هر کس هرچه دلش می‌خواهد عمل کند، و آزادی مطلق داشته باشد، و در عین حال، همه یک جامعه واحد جهانی را تشکیل بدهند و حتی مدیریت واحدی داشته باشند؟ علی‌الظاهر این یک خواب و خیال است! برای این که زندگی و رفتار آزادانه لیبرالی با این گونه هم‌سویی، هم‌فکری، هم‌اندیشی و همراهی ظاهراً میسر نیست و این‌ها شباهت‌شان به ضدین بیشتر است تا به متفقین. این صرف‌نظر از این است که اصلاً اسلام چه می‌گوید.

اما اگر سوال کنید آیا اسلام این لیبرالیسم را می‌پذیرد یا نه، و جهانی شدن، یا همان نوع جهانی شدن را که امروز غرب می‌پسندد و ترویج می‌کند می‌پذیرد یا نه، جواب اجمالی این است که اسلام این را نمی‌گوید و عملاً هم قابل تحقق نیست، اما ممکن است بگوییم اسلام جهانی شدن خاصی را می‌پذیرد و حتی سعی هم می‌کند که آن را در یک قالب خاصی بوجود بیاورد، ولی آن با لیبرالیسم سازگار نیست.

**فرهنگ پویا بر اساس همین جوابی که فرمودید، سؤال دیگری بوجود می‌آید و آن این که اگر این دو ایدئولوژی با یکدیگر سازگار نیستند، نحوه تعامل این‌ها با یکدیگر چگونه می‌تواند باشد؟ آیا فرض تعاملی وجود دارد؟**

این مسئله‌ای فرعی است. اول باید راجع به این صحبت کنیم که نظر اسلام درباره لیبرالیسم و جهانی شدن چیست، و نیز درباره رابطه جهانی شدن با وجود فرهنگ‌های مختلف و فرهنگ اسلامی بحث کنیم تا آنگاه برسیم به این که در حال حاضر که فرهنگ‌های مختلف وجود دارند، چگونه باید با آن‌ها رفتار کرد.

برای پاسخ به این سؤال که آیا اسلام با این تفکر جهانی شدن، که امروز در دنیا ترویج می‌شود، موافق است یا مخالف، و اگر مخالف است، از نظر اسلام، با دیگران چگونه باید برخورد و رفتار کرد، باید ابتدا انسان را بشناسیم. چون در همه مباحثی که مربوط به انسان است، چه در زمینه فردی، چه در زمینه خانوادگی، چه در زمینه اجتماعی و چه در زمینه بین‌المللی و جهانی، اگر بخواهیم نظر اسلام را بفهمیم، باید ابتدا ببینیم انسان چه موجودی است، برای چه آفریده شده، و کجا می‌خواهد برود؛ یعنی انسان را بشناسیم و هدف از وجود او و فلسفه وجود او را بدانیم. درباره فلسفه وجود انسان نظرهای بسیار متفاوتی در عالم وجود داشته و دارند. شاید بسیاری گمان می‌کنند که پیدایش انسان امری اتفاقی بوده است؛ ماده‌ای ازلی در عالم بوده، تحولاتی پیدا کرده و آن قدر زیر و رو شده تا موجودی به نام انسان پیدا شده و تحولاتی پیدا کرده است.

بحث دیگر این است که آیا سیر تحولات این موجود سیری جبری است یا این که انسان خودش می‌تواند مسیر خود را تغییر بدهد و سرنوشت خود را عوض کند، و اگر چنین است تا کجا و چه اندازه؟ گرایشی که معمولاً به مارکسیست‌ها نسبت داده می‌شود این است که سیر تحولات جامعه و تاریخ، یک سیر جبری است. و مراحلی را برای آن ذکر کرده‌اند که آن‌ها را گذرانده، و اکنون دارد به طرف کمون نهایی پیش می‌رود، و کمال آن هم همان کمون نهایی است که همه مثل هم زندگی کنند و در همه چیز شریک باشند تا عملاً زمینه نزاع برداشته شود. در واقع، آن‌ها یک نوع جهانی شدن را پیش‌بینی یا آرزو می‌کردند که غیر از

واژه لیبرالیسم در عرصه‌های مختلفی کاربرد دارد. گاهی لیبرالیسم در عرصه اخلاق و ارزش‌ها مطرح می‌شود، و حاصل آن این است که ارزش ثابت و مطلقى که همیشه برقرار باشد، نه وجود دارد و نه خواهد داشت؛ هر کسی آزاد است که هر ارزشی را دوست داشت انتخاب کند؛ کسی را نمی‌شود توبیخ کرد که چرا فلان ارزش را انتخاب کردی؟ چون جوابش این است که دوست دارم و دلم می‌خواهد!

لیبرالیسم در عرصه سیاسی هم به کار می‌رود. در آن جا بحث درباره این است که در اداره یک جامعه چه اصولی باید حاکم باشد، به طوری که لازم باشد همه آن‌ها را مراعات کنند، و بتوان بر اساس آن، دیگران را اجبار کرد که آن را رعایت کنند؟ در این جا هم لیبرالیسم به این معنا است که هیچ اصل مسلم و ثابتی وجود ندارد؛ بلکه خود مردم هستند که باید تصمیم بگیرند. و چون عملاً طوری است که نظر واحدی پیدا نمی‌شود، باید ناچار دموکراسی به معنای جدید آن، یعنی رأی اکثریت را پذیرفت. و گرنه در جامعه نیز هیچ اصل دیگری فراتر از خواست و دلخواه مردم وجود ندارد، و اصل، آزادی مطلق است. نقطه مقابل آن را هم فاشیسم و دیکتاتوری می‌دانند.

همچنین واژه لیبرالیسم در اقتصاد شایعی دارد و منظور این است که هرگونه فعالیت اقتصادی و کسب درآمدی آزاد باشد، هرچند با روش‌های ناعادلانه و به زیان قشرهای محروم و مستضعف باشد و موجب افزایش فاصله طبقاتی و فقیرتر شدن اقشار ضعیف گردد.

درباره تعریف فرهنگ و ایدئولوژی، و رابطه فرهنگ با ایدئولوژی و نسبت آن با لیبرالیسم هم باید توضیح داده شود، تا نهایتاً ببینیم آیا اسلام جهانی شدن، و لیبرالیسم را، چه در زمینه اخلاق، چه در زمینه سیاست و چه در زمینه اقتصاد می‌پذیرد و تأیید می‌کند یا نه؟ طبق آن چه در محاورات و ادبیات معاصر مطرح است، اسلام را هم یک نوع ایدئولوژی می‌دانند، و شاید شما هم به همین مناسبت اسلام ناب را در مقابل لیبرالیسم مطرح کردید.

به هر حال، سؤال این است که آیا جهانی شدن مورد تأیید اسلام است یا نه؟ آیا جهانی شدن همین گونه است که این‌ها می‌گویند، یا ما ممکن است جهانی شدن را به شکل دیگری بپذیریم؟

سؤال دیگر این است که آیا ایدئولوژی لیبرالیسم برای این هدف کارایی دارد، یا این که این دو شیبه متضادین هستند؟ لیبرالیسم یعنی هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند و هرچه دلش می‌خواهد بپذیرد؛ در حالی که لازمه جهانی شدن این است که همه محور واحدی داشته باشند، و بنابراین باید خواسته‌های آن‌ها به هم نزدیک شود؛ بلکه سعی کنند خواسته‌ها و ارزش‌های آن یکی باشد؛ بینش آن‌ها نسبت به عالم هستی و انسان یکی باشد، تا بتوانند با هم زندگی کنند، و الا اگر در هر یک از این عناصر اصلی با هم اختلاف داشته باشند، نمی‌توانند با هم زندگی کنند. پس یک بحث این است که فرضاً اگر جهانی شدن امر مطلوبی باشد، یا یک قسم از آن مطلوب باشد، و بخواهیم همان قسم مطلوب را ایجاد کنیم، آیا با توسعه فرهنگ ایده‌آلی لیبرالی، این امکان پذیر است یا نه؟ این بحث صرف نظر از این است که اسلام چه می‌گوید. آیا اصلاً خود این تفکر قابل عمل است که هر کس هرطور دلش می‌خواهد عمل کند، و تنها در موارد ضروری که ناچار باشد، خواسته‌های دیگران را رعایت کند؛ یعنی اصل

لذا در تعبیرات فلسفی می‌گویند خدا فعلش برای غرض نیست، یا می‌گویند «لِم فاعلی و لِم غایی در مجردات تام متحد است». اگر گفتیم هدفی دارد، مقصود این است که انسان باید با اختیار خود تکامل پیدا بکند. او را در این شرایط زمانی و مکانی آفریده‌اند تا راه کمالش را بشناسد و خودش انتخاب کند، و با انتخاب خودش به آن کمال برسد. بنابراین، بهترین فرضی که می‌شود برای انسان کرد، و البته این فقط فرض است و عملی هم نخواهد شد، این است که همه انسان‌ها بخواهند به کمال نهایی خود برسند، و راهشان را پیدا کنند و آن را با اختیار خود انتخاب کنند. اگر این گونه می‌شود، و این امر به نحو کامل تحقق پیدا می‌کند، این همان چیزی بود که آفریدگار انسان می‌خواست؛ ولی عملاً این با اختیاری که انسان دارد و شرایط و لوازم آن نمی‌سازد؛ چون این شرایط موجب می‌شود که بین خواست‌های انسان تضاد پیدا شود و بتواند راه‌های مختلفی را طی کند که طبعاً یکی از این راه‌ها مطلوب خواهد بود، یعنی او را به کمال نهایی می‌رساند؛ اما بقیه راه‌ها نامطلوب هستند و با هدف آفرینش او سازگار نیستند.

#### فرهنگ پویا برای تحقق این هدف، چه کارهایی باید صورت بگیرد؟

● ● بله، با توجه به هدفی که گفتیم، این سؤال مطرح می‌شود که چه شرایطی باید فراهم شود که آن راه صحیح هرچه بیشتر و بهتر تحقق پیدا کند؟ چون آن کسی که انسان را آفرید، برای این آفرید که بالاترین کمال تحقق پیدا کند. چه باید کرد که این گونه شود؟ با توجه به این که انسان موجودی مختار است و همه نمی‌خواهند آن گونه بشوند، چه کار کنیم که افراد بیشتری آن را بخواهند؛ یعنی این خواست آن‌ها تقویت شود، و زمینه فراهم شود و تعداد آن‌ها هم بیشتر شود. اولین مطلب این است که مطابق آن چه در ادیان آمده است، انسان‌ها از یک مرد و زن آفریده شده‌اند، و باید زمینه‌ای فراهم شود که افراد انسان کثرت پیدا کنند. چون اگر مطلوب این است که بیشترین تعداد افراد به کمال برسند، باید کمیت بیشتری داشته باشند؛ هرچه بیشتر باشند، مصادیق فیض الهی بیشتر می‌شود. پس شرایط باید طوری باشد که مانعی برای ازدیاد جمعیت و کثرت افراد در طول تاریخ ایجاد نشود؛ مگر این کثرت به جایی برسد که به اصل هدف لطمه بخورد. در این جا است که باید کنترل شود. چون درست است که هدف این است که کثرت پیدا شود؛ اما کثرت در قالب خاص باید پیدا شود.

جهت دیگر این است که با توجه به این که اختیار آن‌ها این اقتضا را دارد که بتوانند تغییر مسیر بدهند، یعنی

جهانی شدن است که امروز مطرح است. در مقابل، بسیاری از مکاتب فلسفی و نیز ادیان کمابیش معتقدند که انسان خودش می‌تواند سرنوشت خودش را تعیین کند و کمابیش در تعیین سرنوشت خود اختیار دارد. حالا ما فرض را بر همین می‌گذاریم.

شاید بشود چنین گفت که بارزترین مشخصه انسان در بین سایر مخلوقات، مرتبه خاصی از اختیار و اراده است که انسان دارد. و همین هم منشأ این شده که خلیفه‌الله و مورد تکریم واقع شود: «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». بحث دیگر این است که آیا کسی که انسان را آفریده، از آفرینش انسان هدفی داشته است یا نه؟ برخی این را انکار کرده و گفته‌اند: خدا تنها عالم را آفرید و دیگر کاری به هیچ چیز ندارد؛ همه چیز در اختیار انسان است. بعضی دیگر گفته‌اند: خدا عالم را آفرید و بعد هم پشیمان شد؛ چون دید کار از کار گذشته و چاره‌ای نیست و باید تسلیم باشد! بعضی گفته‌اند: نه، کار او بی‌هدف نبوده، بلکه کاری بسیار حکیمانه بوده است. خداوند هدفی بسیار عالی در نظر داشته که آن بالاترین هدف ممکن از چنین موجودی است؛ ولی چون مشخصه مهم انسان اختیار است، این هدف را باید با اختیار خودش به دست بیاورد. اگر طوری زندگی بکند که کلاً اختیار از او سلب شود، اصلاً این موجود نیست و ارزش‌های انسانی‌اش از بین می‌رود و آن هدفی که برای آن آفریده شده تحقق پیدا نمی‌کند.

در میان همه این‌ها، نظر صحیح این است که انسان اختیار دارد، اما نه اختیار مطلق، که هرچه دلش خواست بتواند انجام بدهد. انسان در چارچوب‌های خاص می‌تواند انتخاب کند، و بعضی از این انتخاب‌ها با آن هدف آفرینش سازگار است و بعضی هم نیست. البته می‌شود پیش بینی کرد، و تجربه تاریخی هم ثابت کرده، که انسان‌ها راه‌های مختلفی را انتخاب می‌کنند، و گاهی راه‌های متضاد راه، و حتی ممکن است موجب از بین رفتن انسان‌های دیگر بشوند. پس تنها بخشی از این انتخاب‌ها، که با هدف از آفرینش او سازگاری دارد، مورد قبول است.

#### فرهنگ پویا با توجه به این مبانی، اگر ممکن است درباره هدف انسان قدری توضیح بدهید.

● ● اگر این‌ها را پذیرفتیم، آن وقت این سؤال اصلی، که به گمان من، ریشه همه مباحث علوم انسانی است، مطرح می‌شود که انسان برای چه آفریده شده است؟ در این جا، یک فرض را از اول استثنا کنیم، و آن این که وقتی می‌گوییم برای چه آفریده شده، مقصود این نیست که آفرینش انسان نفعی برای سازنده آن دارد، او چیزی کم ندارد که بخواهد از راه خلقت انسان به آن برسد، و

انسان اختیار دارد، اما نه اختیار مطلق، که هرچه دلش خواست بتواند انجام بدهد. انسان در چارچوب‌های خاص می‌تواند انتخاب کند، و بعضی از این انتخاب‌ها با آن هدف آفرینش سازگار است و بعضی هم نیست. البته می‌شود پیش بینی کرد، و تجربه تاریخی هم ثابت کرده، که انسان‌ها راه‌های مختلفی را انتخاب می‌کنند، و گاهی راه‌های متضاد راه، و حتی ممکن است موجب از بین رفتن انسان‌های دیگر بشوند.

خواسته‌ها، افکار و عقائد گوناگونی دارند؛ اما در همه این موارد باید این مطلب را رعایت کرد که این روابط باید تا جایی باشد که زمینه برای طرح گزینه‌های جدید، انتخاب‌های جدید و گسترش امتحان فراهم شود، اما اصل هدف گم نشود؛ که در این صورت، این ارتباط ممنوع است. خداوند هم تکویناً کاری می‌کند که هدف بکلی از بین نرود؛ مثل این که گاهی عذاب نازل می‌کند و یک قوم را از بین می‌برد، و هم تشریحاً قانون وضع می‌کند و حدود ارتباط را به مردم می‌گوید. در جاهایی که از معاشرت با برخی و برقرار کردن رابطه با قومی دیگر نهی شده است، به خاطر این بوده که اگر این ارتباط برقرار شود، به اصل هدف آفرینش لطمه می‌زند. ما می‌خواهیم کاری کنیم که هدف بهتر تحقق پیدا کند، اما اگر این باعث می‌شود که اصل هدف گم شود، این دیگر صحیح نیست.

قرآن می‌فرماید «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» اگر کافر هم هستند، چنانچه به شما ضرری نمی‌زنند، رابطه با آن‌ها اشکال ندارد؛ اصلاً به آن‌ها خدمت کنید، و رابطه عادلانه با آن‌ها داشته باشید؛ چون این جزء چیزهایی است که با آن، زمینه تحقق هدف فراهم می‌شود. «إِنَّمَا



يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» اما این روابطی که باعث می‌شود شما را از بین ببرند و به جای آن که اجازه

مدتی در یک مسیر حرکت کنند و بعد مسیر خود را عوض کنند، برای زندگی آن‌ها زمان معقول و امکان متناسبی نیز وجود داشته باشد. مثلاً این گونه نباشد که امروز به دنیا بیایند و فردا هم بمیرند. باید زمان معتناهی زندگی بکنند تا این امکانات فراهم شود. سوم این که آن‌ها در زندگی و ادامه آن، احتیاج به کمک یکدیگر دارند. هرچه بیشتر میان آن‌ها همکاری باشد و ارتباطشان بیشتر باشد، به نحوی که به آن هدف کمک بکند، مطلوب است، ولی اگر این روابط به جایی برسد که اصل آن هدف از بین برود، دیگر مطلوب نیست. همه این‌ها که گفتیم درباره این بود که چگونه چنین موجودی هر چه بیشتر در این عالم تحقق پیدا کند.

از سوی دیگر، این که خود این ارتباطاتی که بین افراد پیدا می‌شود، غیر از این که زمینه بقا و گسترش آن‌ها را فراهم می‌کند، باعث می‌شود که خواسته‌های متنوعی در آن‌ها پیدا شود و فعلیت پیدا کند. در واقع، در هریک از افراد بالقوه خواسته‌های زیادی وجود دارد که اصلاً به آن‌ها توجه ندارند. هر قدر این ارتباطات بیشتر شود، انواعی از خواسته‌ها، مثل خواسته و نیاز جنسی، دوستی‌ها و انس‌ها، یا سلطه‌طلبی بر دیگران، فعلیت پیدا می‌کند. پس خود این ارتباطات باعث می‌شود که زمینه اختیار گسترش پیدا کند. اگر یکی دو نفر باشند یا بخواهند جدا زندگی کنند، زندگی یک‌نواختی حاصل می‌شود. هر قدر روابط بین افراد بیشتر باشد، زمینه تأثیر و تأثر، همکاری و تضاد هم بیشتر می‌شود، و در نتیجه زمینه انتخاب هم بیشتر فراهم می‌شود. وقتی هزاران راه وجود داشته باشد، و هر روز خواسته و فکری جدید، گزینه‌های جدید و انواع امتحانات جدید هم پیش می‌آید، و زمینه انتخاب هر چه گسترده‌تر باشد، ارزش انتخاب بیشتر است.

بدین ترتیب، این یک اصل کلی است که اسلام می‌خواهد انسان‌ها با هم ارتباط بیشتری داشته باشند؛ زیرا هم به زندگی فردی کمک می‌کند، هم خواسته‌هایش را شکوفا می‌کند، هم انواع خواسته‌های جدیدی پیش می‌آورد، و هم گزینه‌های فراوانی برای انتخاب مطرح می‌شود. پس اصل این که ارتباط بین انسان‌ها مطلوب است اصل مسلمی است. ولی در همه آن موارد گذشته هم اشاره کردیم که گاهی ممکن است اختلافات در عمل به جایی برسد که به اصل هدف لطمه بخورد؛ مثلاً دیگر هیچ انسانی باقی نماند تا این که انتخاب کند. اگر آن قدر به او وسعت بدهند که بتواند همه را بکشد، مثلاً بمب بیندازد و کل انسان‌ها را نابود کند، این جا دیگر نمی‌گذارند؛ چون این با اصل هدف ناسازگار است.

پس، این که باید کثرت پیدا شود و باید ارتباط بین افراد برقرار شود و باید یک نوع کنترل هم روی آن باشد، این‌ها اصولی است که ما باید در نظر بگیریم.

#### فرهنگ پویا آیا می‌توان چنین نتیجه گرفت که از نظر اسلام، ارتباط

با دیگران و تعامل با آن‌ها، همواره امری مطلوب و ارزشمند است؟

●● بر اساس مطالبی که گفته شد، به طور خلاصه، در پاسخ به این سؤال که ارتباط با دیگران، اعم از ارتباط فرد با فرد، و گروهی با گروهی دیگر، از نظر اسلام چگونه است، باید گفت: اصل این است که همه اقسام این روابط مطلوب است، مگر در جایی که به هدف بالاتری لطمه بخورد. طبعاً افراد و گروه‌هایی که می‌خواهند با هم ارتباط داشته باشند،

نیست. اما مرز این تا کجاست؟ ما کلیات آن را می‌فهمیم؛ اما در جزئیات باید در مقابل خدا مطیع باشیم، مثل این که خدا باید بگوید چند رکعت نماز بخوانیم. شارع باید معین کند که قرارداد و معاهده با ذمی یا حربی، داریم یا نداریم، و چند جور است و تا کجا مجاز است.

**فرهنگ پویا** با توجه به این که انتخاب وسیله‌ای است برای استكمال انسان، اگر در یک انتخاب دیدیم زمینه یک طرف انتخاب کلاً از بین رفته است، آیا می‌توانیم آن زمینه را فراهم کنیم یا آزاد بگذاریم برای این که آن انتخاب هم ممکن بشود. و از این طریق هم بشود ارزش کسب کرد؟

●● جواب کلی این است که مجموعاً باید ببینیم ارزش برآیند آن چه قدر می‌شود. البته در برخی موارد، ممکن است عقل ما نتواند تشخیص دهد و خداوند که حدودش را تعیین می‌کند، بهتر می‌داند.

**فرهنگ پویا** مثلاً اگر گفته شود در این شرایط، زمینه مشروب‌خواری از بین رفته و مردم نمی‌توانند انتخاب کنند. خوب است چندتا مشروب‌فروشی هم باز کنیم تا مردم خودشان انتخاب کنند و آن وقت از این طریق به کمال برسند!

●● در همین جا باید حساب کنید که وقتی مشروب‌فروشی باز شد چه ضررهایی دارد. خداوند حسابش را می‌کند که مجموعاً در کل این سیستم از ابتدا تا انتها، نفع این کار بیشتر است یا ضرر آن.

**فرهنگ پویا** پس ممکن است جلوی یک آزادی به طور کامل گرفته شود، برای این که زمینه‌های انتخابها و آزادی‌ها و ارزش‌های بالاتری فراهم شود.

●● به طور کلی ملاک در آن جایی که تضاد هست، رعایت اولویت باید بشود. چون رعایت کردن ملاک اولویت در رسیدن به کمال نهایی مؤثر است؛ این اولویت گاهی از لحاظ کثرت افراد است، و گاهی از لحاظ شدت مراتب.

**فرهنگ پویا** بر اساس این مبانی، در بحث تعامل جامعه اسلامی با جوامع دیگر، در مسائل فرهنگی و اقتصادی، آیا ما به لحاظ قوانین شرعی، حدودی داریم؟

●● در این جا آن چه از مسلمات ماست، این است که برخی اولویت‌ها را خود عقل می‌فهمد؛ مثلاً اگر امر دایر است بین این که یکی از این دو گناه تحقق پیدا کند، یا یک مرجع تقلید یا رهبر جامعه را ظلماً و عدواناً نابود کنند، یا یک فرد عادی را. گرچه همه از نظر حقوقی مساوی هستند؛ «الانس سواسیة»، اما این جا عقل می‌فهمد که

گسترش گزینه‌ها را بدهند، اصلاً موضوع آن را هم پاک می‌کنند، این روابط را برقرار نکنید.

پس، ملاک این است که در همه این ارتباطات، تا جایی که می‌تواند زمینه تکامل همه انسان‌ها را به صورتی فراهم کند که ضرر آن بیشتر نباشد، یعنی اگر ضرری هم دارد مغلوب منافع آن باشد، مطلوب و موافق هدف آفرینش است. با همین نگاه، درباره افکار نیز تا آن جا که بطور طبیعی خودبخود ارتباط دارند، امر و نهی ندارند. اما جایی که ما می‌خواهیم سیاست‌گذاری و مدیریت کنیم که افکار در جامعه گسترش پیدا کند یا نه، باید به نحوی باشد که از یک سو، جلوی اختیار را به کلی نگیرد، و از یک سو، ضرر آن بیش از منفعت آن نباشد. مثلاً آیا افکار منحرف در جامعه منتشر بشود یا نه؟ پاسخ این است که تا آن جا که کسی هست جواب آن را بدهد و مشکل را حل کند، می‌شود. راه‌های مختلف را نشان می‌دهند تا زمینه انتخاب فراهم شود: «إمّا شاکراً و إمّا کفوراً». اما اگر رسید به جایی که اصل

هدف را زیر سوال ببرد یا نابود کند، ممنوع است. همان طور که گفتیم، بسیاری از این سؤالات را باید بر اساس مبانی، مثل هدف آفرینش انسان، پاسخ داد. اما اگر ما به این‌ها توجه نکنیم و بگوییم حالا بالاخره انسان دارد زندگی می‌کند؛ یا آفریننده‌ای دارد یا ندارد؛ یا هدف داشته یا نداشته؛ یا هدف او را می‌دانیم یا نمی‌دانیم؛ می‌خواهیم ببینیم چه کار باید بکنیم، نمی‌توانیم جواب روشنی بدهیم. هرچه ما بگوییم متوقف بر مقدمات و مبتنی بر مبانی خاصی است و تا آن مبانی حل نشود، این گونه سؤال‌ها جواب روشنی پیدا نمی‌کنند.

پس اگر بپرسند لیبرالیسم مطلوب است یا نه؟ با توجه به این که لیبرالیسم اخلاقی می‌گوید: ما خوب و بد نداریم؛ هر چه مردم می‌خواهند خوب است، پاسخ این است که این صحیح نیست. خوب آن است که به کمال شما کمک بکند. پس لیبرالیسم به این معنا صحیح نیست. لیبرالیسم سیاسی چطور؟ آیا در امور سیاسی اجازه می‌دهید جامعه هرطوری خواست خودش را اداره کند؟ نه؛ برای این که شما را نیافریدماند که هر کاری خواستید بکنید؛ آفریدماند تا شما را راهنمایی کنند که راه خوب را بروید. ممکن است کسی هم سوء استفاده کند؛ اما هدف آن‌ها هستند که می‌خواهند راه درست را برونند. اما اگر کسانی بخواهند آن راه درست را مسدود کنند، دیگر به آن‌ها اجازه نمی‌دهند.

آیا فکر غلط را می‌توان در جامعه ترویج کرد؟ اگر نحوه بیان، طوری باشد که وقتی این فکر مطرح می‌شود، جواب آن هم آماده باشد؛ به گونه‌ای که افراد بتوانند هردو را ببینند و آن را انتخاب کنند، جلوی این را نمی‌گیرند. ولی اگر به گونه‌ای باشد که به هدف لطمه می‌زند، مجاز

این یک اصل کلی است که اسلام می‌خواهد انسان‌ها با هم ارتباط بیشتری داشته باشند؛ زیرا هم به زندگی فردی کمک می‌کند، هم خواسته‌هایش را شکوفا می‌کند، هم انواع خواسته‌های جدیدی پیش می‌آورد، و هم گزینه‌های فراوانی برای انتخاب مطرح می‌شود. پس اصل این که ارتباط بین انسان‌ها مطلوب است اصل مسلمی است.



بسا از! نوح رفت کوزه ساخت؛ وقتی کوزه‌ها خشک شد، گفت: با این‌ها چه کار کنم؟ خداوند فرمان داد که بزنی آن‌ها را بشکن! نوح گفت: این قدر برای این کار زحمت کشیده‌ام؛ حالا کوزه‌ها را بزنی بشکنم؟! گفت: تو دلت نمی‌آید کوزه‌ای را که ساختی بشکنی! من این همه انسان را که خلق کرده‌ام، همین‌طور نابود کنم؟ باز هم به آن‌ها مهلت داد، تا رسید به جایی که دیگر فرزند صالحی از این‌ها بوجود نمی‌آمد «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَفَّارًا» آن وقت عذاب فرستاد. پس بنا نیست که هر کس هر کاری می‌کند، فوراً خدا جلوی او را بگیرد! در این عالم آزادی می‌دهد که امتحان شوند؛ مگر به حدی برسد که به اهداف اصلی لطمه بخورد. این بحث تکوین است.

اما در بحث تشریح هم کلیاتی دارد که می‌فرماید در این حد جایز است و در آن جا جایز نیست: «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُواكُمْ...» «إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ...» «لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَتَّوَلَّوْا مِنْ الْأَخِرَةِ...» «مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» این تشریحات است. اگر هیچ کدام از این موارد نبود، یعنی نه امثال این آیات و نه دلیل عقلی شامل آن نمی‌شد، به اصل عمل می‌کنیم.

#### فرهنگ پویا بر اساس آیه «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُواكُمْ» جهاد ابتدایی چگونه توجیه می‌شود؟

● ● جهاد ابتدایی هم بعد از اتمام حجت است. اول دعوت است؛ اگر دعوت را نپذیرفتند، اما حاضر به مصالحه، معاهده و عدم تعرض شدند، باز نباید آن‌ها را بکشند. اگر نه دعوت را قبول کردند و نه معاهده را، و جز به جنگ راضی نشدند، آن وقت می‌گویید شما هم با آن‌ها بجنگید. پس قدم اول دعوت است، قدم دوم دعوت به صلح و معاهده است، و قدم سوم جنگ است.



چقدر آقا گفتند: به این‌ها اعتماد نکنید؟ اما کار به جایی رسید که گویا امام هم اشتباه کرد و اگر امام هم با آمریکا مذاکره کرده بود، یا با شاه مذاکره کرده بود، این همه کشته نمی‌دادیم، و این همه ویرانی بوجود نمی‌آمد! حالا معلوم می‌شود که کسانی که به این‌ها اعتماد کردند، چقدر اشتباه کردند؛ چه حرف‌هایی زدند که همه خلاف بود. هر چه آقا گفت، گوش نکردند.

نبودن کدام شخص برای آینده جامعه موجب فسادهای بیشتر می‌شود. پس در جایی که عقل می‌فهمد، خود عقل ملاک است؛ اما در جایی که عقل نمی‌تواند تشخیص دهد، اگر دستور تعبدی وجود دارد، همان ملاک است؛ و اگر هیچ‌کدام نیست، شخص اختیار دارد هر کدام را انجام دهد؛ یعنی همان قواعد اصولی و متد ققاهت در این موارد باید رعایت شود.

#### فرهنگ پویا آیا در مسائل اجتماعی تشخیص با حاکم است؟

● ● البته منظور حاکم مشروع متخصص است. اگر حاکم در مواردی تخصص ندارد، باید در امور تخصصی، مانند تشخیص مصادیق، به متخصص صالح رجوع کند.

#### فرهنگ پویا آیا می‌توان گفت غیر از وظیفه‌ای که ما داریم و مثلاً

نباید اجازه دهیم کفار بر جامعه توحیدی سلطه پیدا کنند، با توجه به این که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانٌ ضَعِيفًا» دست الهی هم در مقابل آن‌ها می‌ایستد و نمی‌گذارد موفق شوند؟

● ● روش ما روشن است. آن جایی که حکم عقلی داریم، احتیاج به تعبد نداریم. وقتی فهمیدیم که شیطنتی در کار است، و گرچه ظاهر آن خدمت، کمک مادی و پیشرفت تکنولوژی است، ولی باطن آن افساد است، و وظیفه روشن است. اگر خود ما نفهمیدیم، مشاورین هم نفهمیدند و حکم تعبدی هم نبود، جای تخییر است، و مثل همه احکام مباح دیگر است که گاهی خیرات و برکاتی دارد. اما آن جایی که خدا تکویناً جلوی فعالیت مردمی را می‌گیرد و عذاب استیصال نازل می‌کند،<sup>۱</sup> جایی است که با اصل هدف منافات داشته باشد، و گرنه سنت الهی در تدبیر این عالم چنان نیست که هر کسی مرتکب گناهی شد او را در همین عالم به کیفر برساند: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى...» «الیوم عمل و لا حساب»؛ در این جا بنا بر حسابرسی نیست. در موردی عذاب نازل می‌کند که اصل هدف آفرینش به خطر بیفتد؛ مثلاً قومی را نابود می‌کند، چون اگر باقی بمانند همه فاجر و کافر خواهند بود: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَفَّارًا» حضرت نوح ۹۵۰ سال تلاش کرد؛ چندبار وعده داده شد که عذاب نازل می‌کنیم؛ گفت: خدایا پس کی عذاب می‌رسد؟ خداوند به نوح گفت: برو کوزه



### فرهنگ پویا | آیا در زمان ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه هم

همین طور است یا آن وقت شرایط خاصی است؟

●● ان شاءالله وقتی تشریف آوردند، آن وقت می‌بینید! اگر حکم ناسخی در کار نباشد، طبعاً بر اساس همین قواعد عمل خواهد شد. تحولی اساسی که در زمان حضرت پیدا می‌شود، افزایش آگاهی مردم و قدرت مؤمنین است. آن وقت امکان هدایت و زمینه پذیرش بیشتر می‌شود. وقتی کسی سرش به سنگ خورده، منتظر این است که کسی بیاید و راه را نشان بدهد و از او قبول کند. اما تا وقتی با آرامش دارد زندگی می‌کند، این طور نیست. در طول مدت غیبت، آن قدر تجربه‌های ناموفق زیاد می‌شود که مردم دیگر خسته می‌شوند و آمادگی آن‌ها برای پذیرش حق زیاد می‌شود. وگرنه این طور نیست که روز اول که حضرت آمدند قضیه تمام شود. در عین حال، سخت‌ترین دشمن را هم حضرت خواهند داشت؛ برای این که مشکل تنها جنگ نظامی نیست؛ جنگ فرهنگی هم هست. در روایت است که سخت‌ترین چیزی که بر اولیای خدا گذشته، در زمان ظهور ولی عصر ارواحنا فداه اتفاق می‌افتد. هیچ کس به اندازه‌ای که ایشان از مردم زجر می‌کشند، نکشیده است! در ادامه توضیح می‌دهند که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شدند، با مردمی مواجه شدند که سنگ را می‌تراشیدند و می‌گفتند این خداست. ابطال این حرف کار مشکلی نبود! دختر خودشان را زیر خاک می‌کردند. فهمیدن این که این کار غلطی است خیلی مشکل نیست. اما حضرت وقتی تشریف می‌آورند با قومی مواجه می‌شوند که می‌گویند بیا به وسیله قرآن مجاهد کنیم! تو می‌گویی قرآن این را می‌گوید: نخیر! معنی آیه این نیست؛ تو نمی‌فهمی؛ ما معنی آیه را می‌فهمیم! مشکل او از همه بیشتر است. اثبات این که فهم من درست است و فهم تو غلط است، به این آسانی میسر نیست.

### فرهنگ پویا | در پایان اگر توصیه‌ای برای شرایط فعلی دارید بفرمایید.

●● ما کلیات این گونه مباحث را از قرآن استفاده می‌کنیم؛ اما در جزئیات باید پیامدها را حساب کرد. الان می‌توان از پیش‌بینی‌های آقا استفاده کرد؛ چقدر آقا گفتند: به این‌ها اعتماد نکنید؟ اما کار به جایی رسید که گویا امام هم اشتباه کرد و اگر امام هم با آمریکا مذاکره کرده بود، یا با شاه مذاکره کرده بود، این همه کشته نمی‌دادیم، و این همه ویرانی بوجود نمی‌آمد! حالا معلوم می‌شود که کسانی که به این‌ها اعتماد کردند، چقدر اشتباه کردند؛ چه حرف‌هایی زدند که همه خلاف بود. هرچه آقا گفت، گوش نکردند. باید گفت حالا که به این جا رسیدیم، چرا تغییر روش نمی‌دهید؟ باید کسانی که اطلاعات دارند و قلم خوبی دارند، این‌ها را دنبال کنند و با روشی مناسب که موجب تضعیف هم نشود، این مطالب را روشن کنند.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. بیانات رهبری انقلاب، ۱۳۸۹/۸/۳.
۲. همان، ۱۳۸۹/۸/۳.
۳. همان، ۱۳۸۱/۵/۱۷.
۴. اسراء، ۷۰.
۵. الممتحنه، ۸.
۶. همان، ۹.
۷. النساء، ۷۶.
۸. البته ممکن است خداوند در همین عالم نیز عذاب‌هایی موقتی برای تنبیه و هشدار به مردم یا برای امتحان آن‌ها نازل کند. قرآن کریم در برخی آیات به این گونه موارد اشاره فرموده است؛ مانند این که می‌فرماید: لِيُذِيقَهُمْ نَعْسَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (روم، ۴۱) وَ يُلَوِّنُهُم بِالْحَسَنَاتِ وَ الْبِشْرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (اعراف، ۱۶۸)، وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ نَشْرِبُ السَّابِرِينَ (بقره، ۱۵۵).
۹. الفاطر، ۴۵.
۱۰. النوح، ۲۷.
۱۱. الممتحنه، ۱۳.
۱۲. المائده، ۵۱.